

هو

١٢١

عِينِهِ

رسالة للشيخ الامام أحمد الغزالي الي عين القضاء الهمداني

جامع العلوم و المعارف و مجمع الكرامات و المكاشف العالم العالی حضرت

شيخ احمد غزالي طوسي طاب ثراه

به كوشش: دكتور عليمحمد صابري

شرح حال مختصر

جامعُ العُلوم و المَعارف و مَجْمَعُ الكَرَامات و المَكاشِف، العالِمُ العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نسّاج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نسّاج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الاثمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقة تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱ - شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱ - ابوحامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛
- ۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴ - حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

- ۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛
- ۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی؛

۳ - مسعود بن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شّمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجة

الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامة صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگان می‌باشد که جوایس قلوبند، برادرم راست می‌گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از کتاب رهبران طریقت و عرفان

نگارش حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی،

انتشارات حقیقت؛ تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلامُ اللهِ تعالیٰ علی الولدِ الْأَعْرَیْنِ الْقَضَاءِ وَرَحْمَهُ وَبَرَکَاتِهِ.^۱

قال اللهُ تعالیٰ: انْ هَذِهِ تَذْکَرُهُ، فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً^۲ و قَالَ تَعَالَى «وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا»^۳ و قَالَ: «وَمَنْ اَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيْشَةً ضَنْكًا، وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمٰی»^۴ هَذَا لِمَنْ اَعْرَضَ عَنِ الذِّكْرِ، فَكَيْفَ لِمَنْ اَعْرَضَ عَنِ الْمَذْكُورِ؟^۵ اَمَّا بَعْدُ: يَا سَيِّدَ الْكُبْرَاءِ قَوْلًا مُّطْلَقًا

شَهِدَتْ بِذَلِكَ اَلْسُنُ الْحُسَادِ

^۱ - مکاتبه با عین القضاة همدانی

^۲ - قرآن ۱۹/۷۳: «به درستی که این پندی است، پس هرکه خواهد به سوی پروردگارش راهی فراگیرد.

^۳ - قرآن ۱۹/۱۷ «وکسی که آخرت را خواست، و برای آن کوشش کرد، او مومن است، پس آنها سعیشان مقبول باشد.

^۴ - قرآن ۱۲۴/۲۰ «و آنکه از یاد من روی گرداند، همانا زندگی را به او سخت می‌گیرم، و او را روز قیامت نابینا محسوس می‌کنم.

^۵ - این [آیه بالا] از برای کسی است که از ذکر خدا روگرداند، پس حال کسی که از خود خدا روی گرداند چگونه است؟

^۶ - ای سرور بزرگان که این قول مطلق است/ که زبانهای حاسدان به این سخن شهادت می‌دهند.

نَبِّهَكَ اللهُ لِمَالِكَ، وَ، وَفَقَّكَ لِاِكْتِسَابِهِ. وَ بَيْنَ لَكَ مَا عَلَيْكَ، وَ اَعَانَكَ عَلَى اجْتِنَابِهِ. وَ كِفَاكَ مَوْنُهُ اَلْمَوْنَةَ بِمَعُونَةِ اَلْمَعُوْنَةِ وَ لَا جَلْبَ اِلَيْكَ مَحْنَةً، وَ لَا قَدْرَ عَلَيْكَ فِتْنَةً. وَ فَكَّكَ مِنْ قَيْدِ نَفْسِكَ. وَ اَقْبَلَ بِقَلْبِكَ اِلَيْهِ، وَ هَجَمَ بِكُلِّكَ عَلَيْهِ. وَ عَمَّكَ بِالسَّلَامَةِ، وَ خَصَّكَ بِالْكَرَامَةِ، وَ تَوَلَّى اُمْرَكَ بِالْحَيَاطَةِ وَ الْهَدَايَةِ، وَ لَا اَخْلَاكَ مِنَ الْكُفَايَةِ وَ الْعِنَايَةِ. اِنَّهُ وُلِّيَ ذَلِكَ وَ اَلْقَادِرُ عَلَيْهِ.^۷

اِعْلَمْ: «اَنْ عَلَامَةَ اِعْرَاضِ اللّٰهِ تَعَالَى عَنِ الْعَبْدِ اِسْتِغَالُهُ بِمَا لَا يَعْينُهُ».^۸ و «اِنَّ [كُلَّ] اَمْرٍ ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنْ عُمْرِهِ فِيْ غَيْرِ مَا خُلِقَ لَهُ، لَحَرَى اَنْ تَطْوَلَ عَلَيْهِ حَسْرَتُهُ».^۹ و «مَنْ جَاوَزَ الْاَرْبَعِيْنَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ، فَلْيَتَّجِهْ اِلَى النَّارِ».^{۱۰} و «مَنْ عَمَّرَهُ اللهُ سِتِيْنَ سَنَةً، فَقَدْ اَعْذَرَ اللهُ اِلَيْهِ فِي الْعُمْرِ».^{۱۱} اگر نه آنستی که سینه خلاصه عصر ایدۀ الله بالطاعه به تأیید ربّانی منشرح است، و استماع موعظ را

^۷ - خداوند از آنچه سود تو است تو را آگاهی دهد و تو را در اکتساب آن موفق بدارد. و آنچه که زیان توست برای تو روشن گرداند، و تو را بر دوری از آن کمک کند. و سختی معیشت را با یاری خودش از توکفایت کند. محنتی برای تو پیش نیاورد، و فتنه ای را به زیان تو تقدیر نکند. و تو را از بند نفست آزاد کند. و تا با تمام قلبت رو بسوی او آر، و با تمام وجودت به سمت او رو. و خداوند تمام وجودت را به سلامت دارد، و تو را به کرامت مخصوص گرداند. و کار تو را با نگرهبانی و هدایت سرپرستی کند، و تو را از کفایت و عنایت خود کنار نگذارد، همانا اوست سرپرست توانا بر تو.

^۸ - نشان روی برگرداندن خدا از بنده این است که او را به چیزی مشغول کند که فایده ای ندارد. (نقل از شیخ جنید بغدادی)

^۹ - هرکه را ساعتی از عمرش در کاری که نه از بهر آن آفریده شود، فوت شود شاید که همه عمر در حسرت گذراند.

^{۱۰} - هرکس سن او به چهل برسد و خیر او بر شرش غالب نشود. پس او را بگو آماده دوزخ شو

^{۱۱} - هرکه را خدا شصت سال زندگانی بداد، وی را هیچ [جز عذر به خدای] نماند

مَنْسَح^{۱۲}، و جواذب همم را به دل قابل و به جان مستقبل، و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^{۱۳}، و این راز نامه نگشادمی. چه، طعم نصح حقگویان در کام هوا پرستان تلخ است، و مناهی محبوب طبع، و حرص بر ممنوع غالب، و مکروه بدین سبب متبوع. قال صلى الله عليه وسلم لَوْ مُنِعَ النَّاسُ عَنْ فَتِّ الْبَعْرِ لَفَتَوْهَا، قَالُوا: مَا نُهِنَاعْنَهُ إِلَّا وَ فِيهِ شَيْءٌ^{۱۴}. و محبت حقگویان نوری^{۱۵} است که شکوفه هر درختی نیاید، و نوری است که جز در مشکات^{۱۶} متعرضان نفعات قدم نتابد.

هر دلشده ای شعر دلاویز نگوید

هرگمشده ای راه خرابات نپوید.

و نصیحت دل خفته را بیدار کند، اما مرده را سود ندارد. و انَّ قَوْلَ الْحَقِّ لَمْ يَتْرُكْ لِي صَدِيقًا^{۱۷} مشهور است، و «أَخْوَكُ مَنْ حَدَرَكَ مِنَ الذَّنُوبِ»^{۱۸} مذکور. عَمْرَوَارِ مَرْدِي بَايِدَكِه بَشَارَتِ أَوَّلُ مَنْ يَسَلِّمُ عَلَيْهِ بَرِّبٌ^{۱۹} می شنود، و شب به در

^{۱۲} - گشاده دل

^{۱۳} - قرآن / ۵۷/۵ . آن است فضل خدای به هر که بخواهد می دهد.

^{۱۴} - اگر مردم را از شکستن پَشَك شتر باز دارند، هر آینه بشکنند و بگویند: نهی ما از آن نیست جز برای نفعی که در شکستن آن است .

^{۱۵} - غنچه

^{۱۶} - جای چراغ، چراغدان.

^{۱۷} - گفتن حق برای من دوستی باقی نمی گذارد.

^{۱۸} - برادر تو کسی است که تو را از گناهان باز دارد

^{۱۹} - اول کسی که رِبِّش بر او درود و سلام فرستد.

خَانَةَ حُدَيْفَةَ مِي رُودَكِه «هَلْ ذَكَرْنِي رَسُولُ اللَّهِ مَعَ الْمُنَافِقِينَ»^{۲۰}؟ و به روزكَعْبِ أَحْبَارِ رَا مِي گويدكِه «خَوْفَنِي بِالنَّارِ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ»^{۲۱}.

گِه در بر تو به پادشاهی مانم

گِه بر در تو به دادخواهی مانم

تِرْسِ حِصَارِ اِيْمَانِ اسْتِ وَ رِجَاءِ مَرْكَبِ مَرِيدِ. وَ «لَا خَيْرَ فِي مَنْ إِذَا زُجِرَ لَمْ يَنْزَجِرْ»^{۲۲}. اَمَّا وَثُوقُ غَالِبِ آمَدِ وَ اعْتِمَادِ رَاجِحِ، كَمَا قَبِلَ:

لَقَدْ صِرْتَ مِغْنَاتِيْسِنَا، فِقْلُوبُنَا

لِجَذْبِكَ، اِيْهَا اِلَيْكَ تَسِيْرٌ^{۲۳}

«إِنَّ إِلَهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي لَيْسَتْ بِذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ، إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ. فَأَحْبَبْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَارَقًا وَ صَفَا وَ صَلْبًا. أَيْ: أَصْلَبُهَا فِي الدِّينِ، وَأَصْفَاهَا فِي الْيَقِينِ، وَ أَرْقَاهَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ»^{۲۴}.

بِدَانِ اِيْ عَزِيْزِ رُوزْگَارِكِه لُوحِ دَلِ اَزِ اَعْيَارِ سِتْرَدِنِ بَدَايَتِ اِرَادَتِ اسْتِ، وَ جَمَلَةِ عَوَامِ بَرِ اَنْدِنِ تَا يَكِي بَا دُوكَنْدِنِ، وَ جَمَلَةِ خَوَاصِ بَرِ اَنْ تَا هِزَارِ بَا يَكِ اَرِنْدِنِ. وَ «مَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ أَهْلَكْتَهُ»^{۲۵}. بِهْ چِه اَعْتِمَادِ اِيْنِ

^{۲۰} - آیا رسول خدا مرا جزو منافقین ذکر کرده است.

^{۲۱} - ای امام مسلمانان مرا به آتش دوزخ بترسان

^{۲۲} - خیری در کسی که هرگاه باز داشته شود، باز نایستد وجود ندارد

^{۲۳} - تو مغناطیس ما شدی؛ پس قلبهای ما برای جذب تو به سوی تو سیر می کند.

^{۲۴} - همانا حق تعالی را در زمین آوندهاست و آن دلهای مردمان است، [که] صلب تر در دین، و صافی تر در تعیین و تنگ تر بر برادران (مسلم) باشد.

^{۲۵} - هر که افسار دلش را به اسباب [دنیا] بسپارد خدا مدد را از او گرفته و به وادی هلاکش می کشاند. (حدیث از پیامبر است).

غرور؟ «عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ، فَبَأَى حَدِيثَ بَعْدَهُ يَوْمِنُونَ؟»^{۲۶} باشد که اجل ناگاه از کمین در آید، و کار ناساخته و بی زاد بمانی، و هیچ عذر نباشد. و لا تَعْتَرِ بِسَلَامِهِ الْوَقْتُ.^{۲۷}

یارا قِدَ اللَّيْلِ مَسْرُوراً بَأً وَلَهُ

إِنَّ الْحَوَادِثَ قَدِيطْرُقْنَ أَسْحَاراً^{۲۸}

و لا يَغُرُّنَكَ عِشَاءُ سَاكِنٌ

قَدِیوَا فِي بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ^{۲۹}

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^{۳۰} یقین است، «إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ»^{۳۱} دین. به هیچ چیز از جمله چیزها بازماندن موجب غرامت است، و فانی را بر باقی اختیارکردن مثمر ندامت.

گر عشق حق خویش طلب خواهد کرد

بس مدعی که او ادب خواهد کرد

زبان مَمَرِّ صَدَقِ اسْتِ و دل مَمَرِّ حَقِّ

إِغْلُقْ عَلَي نَفْسِكَ بَابَ الْحُجَّةِ

وَ افْتَحْ عَلَي قَلْبِكَ بَابَ الْجَاجِ^{۳۲}

^{۲۶} - قرآن ۱۸۴/۷ . شاید که حقیقتاً اجلشان نزدیک باشد پس به کدام سخن پس از آن ایمان می آورند.

^{۲۷} - به سلامت وقت مغرور مباش.

^{۲۸} - ای که در اول شب شاد خفته ای آگاه باش که حوادث گاهی در سحرگاهان در آید.

^{۲۹} - شب ساکن تو را فریب ندهد، مرگ در سحرگاهان می رسد.

^{۳۰} - قرآن ۱/۵۶ وقتی واقعه رسید چه واقع شدنی

^{۳۱} - قرآن ۱۲/۸۵ بدرستی که گرفتن پروردگار تو هر آینه سخت است.

حواله مکن، حيله مگو، رخنه مجوی. چنانکه: «لَهُمُ الْبُشْرَى»^{۳۳} خوانندگان را همراه، است، «لا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ»^{۳۴} رانندگان را هم در راه است. و «سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^{۳۵} بیان است، «يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ» نشان است. «فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِتَقِي»^{۳۶}. خود پسند نمی باید، خدا پسند باید بود. اگر تو بر خود پوشیده ای، پوشیده نیستی. «لَا تَتَّبِعُوا فِرَاقَ النَّاقِدِ بَصِيرٌ»^{۳۷}.

یارم نکند غلط، شماری که کند

جوری نکند، در اختیاری که کند

مجاهدگوید: «در وقت نماز روی به جماعت آوردم و گفتم: «إِسْتَوُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ». ندا شنیدم که: «هَلِ اسْتَوَيْتَ أَنْتَ حَتَّى تَأْمُرَ النَّاسَ بِالْإِسْتِوَاءِ؟ إِنْ لَمْ يَعْرِفَكَ هَؤُلَاءِ، فَأَتَالاً عَرَفَكَ». و قیل «لَا تَعْتَرِ بِنِئَانِ النَّاسِ فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ مَبْهَمَةٌ»^{۳۸}

مسکین دل من گرچه فراوان داند

در دانش عاقبت فرو می ماند

^{۳۲} - در حجت را بر خود ببند و در حاجت را بر قلبت بگشا

^{۳۳} - قرآن ۶۴/۱۰ مر ایشان راست بشارت

^{۳۴} - قرآن ۲۲/۲۵ برای گناهکاران در آن روز بشارتی نیست.

^{۳۵} - و چنانکه در صورتشان نشان سجده است. همچنانکه گناهکاران به سیما شناخته می شوند

^{۳۶} - قرآن ۲۳/۵۳ پس نفسهایتان را پاک بشمارید، او دانا تر است به آنکه پرهیزکار شد.

^{۳۷} - دیوانگی مکن که ناقد بصیر است.

^{۳۸} - به ستایش مردمان مغرور مشوک پایان کار نامعلوم است.

بس آشنا که فردا بیگانه خواهد بود. ما أَغْفَلَ الْخَلْقَ عَنِ اللَّهِ، و ما أَخْلَى الطَّرِيقَ إِلَى اللَّهِ!^{۳۹} ! باش تا سیل فرا دریا رسد و بضاعت فرا خریدار. «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلَنْفُسِهِ، و مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»^{۴۰}. «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» و الندامه بدانی که از: «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُوهُمْ فِي غَفْلَةٍ و هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۴۱} رَدَى می آید که به هیچ طاعت باز نگردد. مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْوَصَالِ أَهْلًا

فَكُلَّ إِحْسَانِهِ دُنُوبٌ^{۴۲}

و از «يَجِبُهُمْ و يَجِبُونَهُ» قولى می آید که از هیچ معصیت نیندیشد.

فِي وَجْهِهِ شَافِعٌ يَمْحُو سَاءَتَهُ

عَنِ الْقُلُوبِ، و يَأْتِي بِالْمَعَادِيرِ

جرم بایسته در حلم پنهان می کند که ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»^{۴۳} و نابایست را در کار خود سرگردان می دارد که «نَسُوا اللَّهَ، فَانْسَاهُمْ»^{۴۴}

إِذَا بَرِمَ الْمَوْلَى بِخِدْمَةِ عَبْدِهِ

تَجَنَّى لَهُ ذَنْبًا و لَيْسَ لَهُ ذَنْبٌ^{۴۵}

^{۳۹} - چه چیز خلق را از خدا غافل کرده است و چقدر راه به سوی خدا خالی است؟

^{۴۰} - پس هر که بیجا شد پس برای خودش باشد، و کسی که کور ماند پس بر خودش باشد.

^{۴۱} - قرآن ۴۱/۱۹ چون کار از کار گذشت، ایشان در غفلت هستند و ایمان نمی آورند.

^{۴۲} - آن را که شایستگی وصال و نزدیکی نباشد هر نیکی که کرد گناه ننویسد.

^{۴۳} - در چهره او شفاعت کننده ای است که بدی او را از دلها پاک می کند و برای آن دلایل عذر می آورد.

^{۴۴} - خدا را یاد کردند، پس برای گناهانشان استغفار کردند. قرآن ۳/۱۳۵

^{۴۵} - زمانی که مولی از خدمت بنده خود دل‌تنگ شد، او را منسوب به گناهی می کند هر چند گناه نداشته باشد.

عقل از این صنایع دور است، و اعتراض مهجور، و عنایت به عمل نفروشد. و «رَضَا الْمُتَجَنِّي غَايَةً لِأَتَدْرِكُ»^{۴۶} دردنابایست را درمان نیست، و حسرت راندگان را نهایت نه.

یاری دارم که سرفرازی دارد

بر دوش ردای بی نیازی دارد

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^{۴۷} می دان، «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»^{۴۸} می خوان. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» می نگر، و «كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ»^{۴۹} می شمر. از شیخون مرگ بر حذر بودن شرط است، و از تنهایی گور یاد آوردن شرع. «قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ»^{۵۰} يقول فيه «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ و أَطَعْنَا الرَّسُولَ»^{۵۱} پیش از آنکه روزی بیاید» که سود ندارد گفتن، «کاشکی فرمان خدا و رسول نگاهداشتی»، و پیش از آمدن ملك الموت و این درخواست که لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»، و جواب دادن وی که «أَلَا نَ و قد عَصَيْتَ قَبْلُ و كُنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ»، و تهدید: «أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ»، و ندای «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ و بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ»

وَكَمْ مِنْ جِبَالٍ قَدْ عَلَتْ شُرَفَاتِهَا رِجَالٌ، فَزَالُوا، و الْجِبَالُ جِبَالٌ

^{۴۶} - رضای کسی که گناه نکرده ولی منسوب بدان است غایتی است که در نتوان یافتن.

^{۴۷} - آیا پس کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشادگی داد. قرآن ۲۴/۳۹

^{۴۸} - قرآن ۲۴/۳۹ پس وای بر آنان که دلهايشان سخت است.

^{۴۹} - قرآن ۷۴/۱۹ چه بسیار پیش از ایشان هلاک گردانیدیم.

^{۵۰} - قرآن ۲۵/۴ قبل از آنکه روزی بیاید

^{۵۱} - قرآن ۶۶/۳۳ یکاش ما خدا و رسولش را فرمان برده بودیم

«أَكْثَرُهَا دَمُ اللَّذَّاتِ» فرمان است، و «كَفَى بِأَمُوتٍ وَعَظْمًا» درمان.
«أَلْيَوْمُ فِي الدَّوْرِ وَغَدًا فِي الْقُبُورِ».

ما ذا تَقُولُ إِذَا دُعِيَتْ فَلَمْ تُجِبْ

وَ إِذَا سُئِلْتَ وَأَنْتَ فِي الْغَمَرَاتِ؟

مَاذَا تَقُولُ وَ لَيْسَ عِنْدَكَ حُجَّةٌ

إِذْ لَوْ أَتَاكَ مُنْغَصُّ اللَّذَّاتِ

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»

تا رهبر تو نفس بد آموز بود

کار تو مپندار که فیروز بود

در ظلمت غفلی و در خواب غرور

ترسم که چو بیدار شوی روز بود

دختر عمر بن عبدالعزیز گفته است: پدر خویش را دیدم گریان. گفتم: ای پدر!
تو را چه افتاد؟ جواب داد و گفت: «ذَكَرْتُ مُنْصَرَفَ الْقَوْمِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ»، «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».

أَحْسَنُ مَا نَحْنُ فِي وَصَالٍ

يَعْرُضُ مَا بَيْنَنَا صُدُودٌ

با خود حساب می کنی و پیروز می آیی! «كُلُّ مُجْرٍ فِي الْخَلَاءِ يَسِرُّ». باش تا
محک عدل بیارند که خلق جمله در شبند، صبح آن مرگ است. اسفار به
قیاما، اشراق به بهشت. «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا» دعوی ساکنان
روز است. «وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» در «لا» دیدن، وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسُ» در «الْأَ
نْكَرِيدِن، کار صاحب بصیرتی است که با «أَنَا» بیگانه بود، و با «هُوَ» آشنا.

دنیا به مراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد، نه فلك بنده تست

نه هر که دارو خرد دارو خورد. «رَبِّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفِقْهِه». «یا واعظی دینی
باید یا زاجری عقلی»، که آنچه غفلت با دل‌های آشنا کند، دوزخ با بیگانگان
نکند.

سَوْفَ تَرَى إِذَا انْجَلَى الْعُبَارُ

أَفَرَسُ تَحْتِكَ أَمْ حِمَارٌ

حاصل کن از این جهان فانی هنری

غافل منشین ز خویش چون بی خبری

چون بنشینند غبار، شک بر خیزد

کاسب است به زیر رانت یا لاشه خری

«فَدَلِكِ» کار دیدن ملك است، و به اول مغرورگشتن «هُلِكَ». جهان خوش
است، و لیکن زوال، مالك اوست. بقا خوش و لیکن فنا، «فَدَلِكِ» اوست. یکی
از علما پادشاهی را به پسر مرده تعزیت می داد. گفت: «مَاتَ ابْنُكَ وَ هُوَ فَرَعُكَ،
وَ مَاتَ أَبُوكَ وَ هُوَ أَصْلُكَ، وَ مَاتَ أَخُوكَ وَ هُوَ وَصْلُكَ، فَمَا تَنْظُرُ بَعْدَ فَنَاءِ
الْأَصْلِ وَ الْفَرَعِ وَ الْوَصْلِ. باش تا خسارت این جسارت بینی.

روزی که سپه به ره برون خواهد شد

بس چشم که آن چشمه خون خواهد شد

«أَمْرُكُمْ بِالزَّادِ، وَ نُودَى فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ حُسْبَى أَوْلَكُمْ لِأَخْرِكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ». ارباب
صدق از تهدید: «لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» ترسان و اصحاب
طاعت از سهم «وَأَلْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» لرزان. همه موجودات از احوال
قیامت در تمنای عدم و از گوشمال سَقَاطُ الْحَشَمِ در جوال جهل خود فرو رفته،

و غول غفلت ایشان را در تیه تهافت افکنده. «حیاری سُکاری لا مسلمین و لا نصاری»، از اعمال مفلس، و از احوال فارغ، و از معانی خالی، هوارا مُتَّبِع، به زبان مسلم، و به دل مشرک. «و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، وَأَضَلَّ سَبِيلًا» تا ندای «لِمَنْ الْمُلْكُ» به مَسَامَع ایشان نرسد بیدار نگردند، حَتَّى إِذَا خَرَبَتْ الدِّيَارُ وَ عَطَلَتِ الْعِشَارُ، ذَهَبَ الْحُمَارُ بِلَذَّةِ الْخَمْرِ».

دردا و دریغاکه از آن خاست و نشست

خاکبست مرا بر سر و بادبست به دست

حَجَّاجُ بَرِ مَسْرٍ مَنِ مِیْ گفتم: «إِنَّ شَمْسَكُمْ هَذِهِ شَمْسُ فِرْعَوْنَ وَ قَارُونَ، طَلَعَتْ عَلَي قُصُورِهِمَا، ثُمَّ طَلَعَتْ عَلَي قُبُورِهِمَا».

رَأَيْتُ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ

فلا حُزْنٌ يَدُومُ وَ لا سُورُورُ

و شِدَّتِ الْمُلُوكُ بِهَا قُصُورًا

فَمَا بَقِيَ الْمُلُوكُ وَ لَا الْقُصُورُ

«الظَّالِمُ نَادِمٌ، وَ الْمَظْلُومُ سَالِمٌ، وَ الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ إِنْ لَمْ يَمْلِكْ حَبَّةً، الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَ إِنْ مَلَكَ الدُّنْيَا، يَحْيَايَ مُعَاذِرَازِي گويد: «النَّاسُ مِنْ خَوْفِ فَضِيحَةِ الدُّنْيَا وَ قَعُوا فِي فَضِيحَةِ الْآخِرَةِ». صَدِيقُ اكبر، فاروق را می گفت در وصیت: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ هُوَ مَعَ ثِقَلِهِ مَرِيءٌ، وَ إِنْ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَ هُوَ مَعَ خِفَّتِهِ وَبِيءٌ. وَ إِنْ لِلَّهِ تَعَالَى حَقًّا بِاللَّيْلِ لَا يَقْبَلُهُ بِالنَّهَارِ، وَ حَقًّا بِالنَّهَارِ لَا يَقْبَلُهُ بِاللَّيْلِ. وَ إِنَّكَ لَوْ عَدَلْتَ بِالنَّاسِ كُلِّهِمْ، وَ جَرْتَ عَلَي وَاحِدٍ، لَمَالَ جَوْرُكَ بَعْدَ لِكَ».

ستم، نامه عزل شاهان بود

چو درد دل بی گناهان بود

مرد بایدکه در دریا غواصی کند، اگر موج مهر او را به ساحل لطف اندازد فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا». و اگر نهنگ قهرش به قعر فرو افکند: فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللَّهِ».

کسی بر تو زیان نکرد و من هم نکنم

«آن مرد که در بنی اسرائیل سالها عبادت کرد، لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ خواست تا خلوت او را جلوتی دهد. ملکی را بفرستاد که وی را بگو: «رنج مبرکه شایسته ما نیستی و دوزخی خواهی بود» آن مرد گفت: مرا با بندگی کار است. خداوندی او داند». فرشته بازگشت و پیغام او ادا کرد. جلال احدیت جواب داد که: «چون او با لثیمی خویش بر نمی گردد، من با کریمی خویش چون برگردم».

إِذَا نَحْنُ أَذَلَّجْنَا وَ أَنْتَ أَمَامَنَا

كَفَى لِمَطَايَانَا بِذِكْرِكَ هَادِيَا

روزی که زوصل تو خبر تازه شود

چاکر به امید تو به دروازه شود

جعفر صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بیمار بود و همی گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ أَدَبًا، وَ لَا تَجْعَلْهُ غَضَبًا» وی را گفتند: شفا نمی خواهی؟ گفت: نه. «اللَّحِقُ بِمَنْ يَرْجُو خَيْرُهُ، أُولَى مِنَ الْبَقَاءِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ شُرَّهُ».

آخرگذر رسن به چنبر باشد

«وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ». «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَ زِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا». هرگز دولت خلوتی نادیده، و بتی ناشکسته، و ازگل به دل نا رسیده، کمند طمع بر فِتْرَاكَ طَلَبِ بَسْتِنٍ، جز خجالت بار نیاورد. «مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ بَدُونَ الْجُهْدِ يَصِلُ فَمُتَمِّنًا، وَ مَنْ ظَنَّ أَنَّهُ بِيَدِ الْجُهْدِ يَصِلُ فَمُتَعَنًا». و «طَلَبُ الْجَنَّةِ بِلَا عَمَلٍ ذَنْبٌ مِنَ الذَّنُوبِ». «وَ الْحَقِيقَةُ تَرَكَ مِلَاحِظَةَ الْعَمَلِ لِاتْرَاكَ الْعَمَلِ».

تا کار جهان راست کنی دیر شود

چون دیر شود دلت زما سیر شود

آیینة قدر فرا روی داود علیه السّلام داشتند، تا در نگرید آرایش حدثان دید و ندای «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» بشنید.

لَعْبَى دگر از پرده برون آوردی

بس بوالعجبی ها که درین پرده تست

پندار پاکی همه آرایش است. روز قیامت یحیی علیه السّلام می آید و هیچ معصیت در دیوان وی نبینند، او را در عرصات بدارند تا حساب عاصیان بکند.

سَهْرُ الْعُيُونِ لِغَيْرِ وَجْهِكَ بَاطِلٌ

و بُكَاءُهُنَّ لِغَيْرِ فَقْدِكَ ضَائِعٌ

«ذَنْبٌ أَغْقَبَكَ الْبُكَاءُ خَيْرٌ مِنْ طَاعِهِ أَمِنَتْ فِيهَا». و يَصْنَعُ اللَّهُ لِلضَّعِيفِ مَا يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْقَوِيُّ». نوری گوید: «در همسایگی من مُدْمِنُ الْحَمْرَى از دنیا نقل کرد و من به جنازه وی نرفتم. به خواب دیدم که اگر نجات همی خواهی بر سر گور وی رو و جاجت خواه. پس از آن احوال وی از مردمان پرسیدم. گفتند: به وقت مرگ دیده وی به اشک غرق شده بود و همی گفت بلند: «يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، إِرْحَمْ مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةَ».

ای شادی آن دل که در آن دل غم تست

«خداوندا بس کاری نباشد جنید و شبلی را آمرزیدن، کرم آن بود بر چون من رسوایی رحمت کنی». سپر بیفکن تا بنده باشی که چون تو تو نباشی بر خراب خراج نیست و «الْعِبَادِيَّةُ أَنْ تَفْعَلَ مَا يَرْضَاهُ، أَوْ تَرْضَى مَا يَفْعَلُهُ» و یقین شناس که هیچ چیز در این راه مَثْمِرْتَر از اندوه نیست^{۵۲} و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَوْ أَنَّ

^{۵۲} - مَنْ يَرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، جَعَلَ فِي قَلْبِهِ نَائِحَةً

مَحْزُونًا بَكَى فِي أُمَّهِ، لَرَحِمِ اللَّهِ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِيكَايِهِ» و «الْهُمُومُ عَقُوبَاتُ الذُّنُوبِ». «و الله تعالى يَحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ». و در صفت سرورکاینات صلوات الله علیه معروف است: «كَانَ دَائِمًا الْأَحْزَانَ، مُتَوَاصِلَ الْفِكْرِ». و این حدیث از خوف عاقبت و ترس سابقت خیزد.

روزی که به دروازه کوی تو رسم

گویی به مراد دل رسم یا نرسم

از وارد صاحب ورد خبر دارد، و از سَهْر^{۵۳} و بیداری خداوند درد سخن گوید. قصّة منبر نشنیده ای که چون بنهاند، آن جَدَع از جَزَع بنالید. فرمان آمد: «حَنَانَهُ رَا دَر كِنَارِ كَیْرِكِه نَالَةَ رَنْجُورَان رَا دَر اَیْنِ دَر گَاهِ قَدْرِی اَسْت»، و «إِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ» رمزی.

يَقُولُونَ ثَكْلِي، و مَنْ لَمْ يَذُقْ

فِرَاقَ الْأَحَبِّ، لَمْ يَشْكَلْ

آری صنما چو در دلت دردی نیست

درد دل دیگران به بازی شمری

مَنْ لَمْ يَبْتَ وَ الْحُبِّ حَشَوُ فُؤَادِهِ

لَمْ يَدْرِ كَيْفَ تَفَتَّتُ الْأَكْبَادِ

صَمَّصَام برهنه ندیده ای که در کدورت غبار پیدا نشود و در صفا ظاهر گردد.

لَوْ كُنْتَ شَاهِدِنَا وَ مَا صَنَعَ الْهَوَى

بِقَلُوبِنَا، لَحَسَدَتْ مَنْ لَمْ يَحِبِّ

يَك بَار قَدَمِ بَرُونِ نَهْ اَز خَانَةِ خَوِيش

«فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ»

^{۵۳} - شَب زنده داری

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

«عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ»- اساس تنبیه است، و احبب ما شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ»
قاعده تجرید است، «و اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِي بِهِ» تشدید تهدید است.

آشوب دل ما همه زآمد شدن تست

يك شب بر ما باش بیاسا و برستی

و «انَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا عَقُوبَتُهَا سَلْبُ التَّوْحِيدِ».

بس خرمن طاعت که به وقت نزع «و قَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ
هَبَاءً مَنْثُورًا» به باد بی نیازی بردهند، و بس سینه آبادان که در حال سَکَرَاتِ مَرگ
«و بَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» خراب کنند.

كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّونِ إِلَى الصَّفَا

أَنيس، و لَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ

بلی، نَحْنُ كُسا أَهْلَهَا، فَأَبَادَنَا

صُرُوفُ اللَّيَالِي وَ الْجُدُودُ الْعَوَاثِرِ

بسا رویها که در از قبله بگردانند. بس آشنا که در شب اولین بیگانه خوانند.
یکی را گویند: «نَمْ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ». دیگری را گویند «نَمْ نَوْمَةَ الْمَنْهَوسِ».

تا مشکل شد که از کدامین رده ایم

باری نه به کاروان و، نه در کده ایم

«قُلْ هُوَ نَبؤا عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ».

«از آن ساعت که مرده را بر جنازه نهند تا لب گور، چهل بار حق تعالی به
خودی خود از وی سؤال کند. اول آن بود که «طَهَّرْتَ مَنْظَرَ الْخَلْقِ سِتِّينَ سَنَةً،
هَلْ طَهَّرْتَ مَنْظِرِي سَاعَةً، فِيمَ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ؟».

قُلْتُ لِلنَّفْسِ انْ أَرَدْتَ رُجُوعاً

فَارْجِعِي قَبْلَ أَنْ يَسِدَّ الطَّرِيقُ

اگر مجددی بود چون متکلم شود معلّم گردد، و «يَثْبُتُ اللَّهُ» او را تلقین دهد.
و اگر مخدولی باشد، لال و گنگ گردد: «أَلْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ» او را رسوا
کند. «دوستان برگردند و گویند: رَجَعْنَا وَ تَرَكَناكَ، وَ لَوْ أَقَمْنَا نَفَعناكَ»

حاصل زمین کار با صد دردم

بر بیهده عمری به زیان آوردیم

این انفاس غَمَّازِ دلها است و ترجمان سرها. و قلبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللَّهِ، و حرام
على حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يَلِجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ».

هرجا که معرفت است شکایت نیست، و هر جا که خوف است دلبری نیست، و
هر جا که رجا است فراغت نیست، و هر جا که محبت است سخط نیست، هر جا
که مشاهدت است غفلت نیست.

علم، نگاهداشتن دین است، و، ورع، پروردن یقین. یاد دوست، زدودن دل
است. وجد افروختن جان است. راستگاری پیشه کن تا رستگاری یابی.

وارهان خویشتن که وارستست

خر وحشی ز نشتر بیطار

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، أَكَاؤُنَ لِلْسَّحْتِ» با این معامله، بار افتاده گیر و بارکش فرو
مانده.

چون شیشه گریست توبه ما پیوست

دشوار توان کرد و آسان بشکست

بینش از این تغافل کردن نه اثر سعادت باشد. «علم بی عمل دیوانگی است، و
عمل بی علم بیگانگی» عافیت در تنهایی است، و سلامت در خاموشی. و

«مَنْ عَلِمَ أَنْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ، قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ». و «إِنَّمَا تُمَلَىٰ عَلَىٰ كَاتِبِكَ يَكْتُبَانِ إِلَىٰ رَبِّكَ، فَانظُرْ مَا ذَايَكْتُبَانِ». «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» عقد پیمان است. «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» عهد ایمان است. و اَلتَّقْوَىٰ رَقِيبٌ لِلَّهِ عَلَىٰ الْقُلُوبِ» تحذیر است، و اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» تقریر.

مصراع

کس طاقت تو نداشت من کی دارم؟

«فَأَوْلَيْكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» حد دریای کرم است، «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» زخم کبریای قدم است.

هرچند همی پیش روم با علمت

در موکب توجه من چه خاک قدمت

«احْكُمَ الْحَاكِمِينَ» جمع می آرد، و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» در می گذرد. فضل بی منت او یکی را می نوازد، و عدل بی علت او دیگری را می گدازد. «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمَةٌ هَٰوِيَةٌ». بوی در مُشْكِ رقم است و رنگ در لاله عَلَم. عُمَرُ در بتخانه مقبول، و عبدالله أَبِي در مسجد مخدول.^{۵۴}

با آنکه همی سوزی می دانی ساخت

و آن را که همی سازی می دانی سوخت

حنناً بلیلی، و هی حنّت بغیرنا

و آخری بنا مَحْنُونَةٌ، لا تُرِيدُهَا

^{۵۴} - برگشته و سر شکسته

هر روز بامداد به دل اولیای خود ندا کند که: «ما تَصْنَعُ بَعِيرِي وَ أَنْتَ مَخْفُوفٌ بِخَيْرِي. إِنْ نَظَرَ إِلَيْكَ سِوَايَ آخَذَ مِنْكَ، وَ إِنْ نَظَرْتُ إِلَيْكَ أَعْطَيْتُكَ». سید عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ گوید: «شب معراج به هر گوشه ای که در بهشت برگزاشتم، گفتند: سلمان را از ما سلام برسان. و او می گفت: «مُنْذُ عَرَفْتُ اللَّهَ مَا نَظَرْتُ غَيْرَ اللَّهِ». و «العناية قبل الماء و الطين».

گردست به زلف تو زخم عذرم هست

غرقه به همه چیز در آویزد دست

مردی را روی در عالم داده اند. اگر سیر خورد مست است، و اگر گرسنه باشد دیوانه. و اگر خفته است مردار است، و اگر بیدار است متحیر. عجز قرین او شده، و ضعف صفت لازمه او گشته. اگر گرد معرفت گردد، گویند: «و ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ». و اگر به عبادت مشغول شود، گویند «ما أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». و اگر از هر دو کناره گیرد، گویند «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». اگر غافل نشیند، گویند «إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ». و اگر شفיעی طلبد، گویند «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». و اگر به خود یا به دیگری نگرشی کند، گویند «لِئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ». و اگر خواهد که تجارتی کند، گویند «إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ». و اگر خواهد که در درون بازاری سازد، گویند «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْأَخْفَى». و اگر زاویه جائی برد، گویند «وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ». و اگر گریزجایی طلبد، گویند: «أَيْنَ الْمَقَرُّ»، و اگر فارغ شود، گویند: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا». و اگر جهد کند، گویند: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ». و اگر نومید شود، گویند: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ». و اگر امیدوار گردد، گویند: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ». و اگر فریاد کند، گویند: «لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»

آرند یکی و دیگری بر بایند

بر هیچکس این راز همی نگشایند

ما را ز قضا جزاین قدر ننمایند

پیمانۀ تویی، باده به تو پیمایند

«دَخَلْنَا الدُّنْيَا مُضْطَرِينَ، وَبَقِينَا فِيهَا مُتَحِيرِينَ، وَخَرَجْنَا مِنْهَا كَارِهِينَ».

أَكْثَرُ، «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى السَّبْعِينَ وَ قَلَّ مَنْ يَجُوزُ». أَيْ: يَجَاوِزُ ذَلِكَ.

«همه یار، سبوی از جوی درست نیابد». قَدْ قَلْتُ لِلْقَلْبِ وَعَاتِبْتَهُ عَلَيَّ

التَّصَابِي، فَأَبَى مُرَّهُ

دَعَّ عَنْكَ يَا قَلْبَ طِلَابِ الْهَوَى

لَأَكُلَّ يَوْمَ تَسَلَّمُ الْجَرَهُ

و هر زلت که به استغفار درد آمیز نشوئی در او هلاک شده گیر. ف: «التَّوْبَةُ مِنْ

غَيْرِ إِقْلَاعِ سِمَةِ الْكَذَّابِينَ». و «المُؤْمِنُ يَرَى ذَنْبَهُ كَالْجَبَلِ يَقَعُ عَلَيْهِ، وَ الْمُنَافِقُ

يَرَى ذَنْبَهُ كَالذَّبَابِ يَطِيرُ مِنْهُ». ایمان که تو را امروز از دانه گانه حرام باز ندارد،

فردا از آتش دوزخ کی باز دارد؟ «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْحَالَ الْمُرْتَحِلَ». گاه به

منزل: «كَلَّمِينِي بِأَحْمِيرَاءَ»، و گاه به صحرای: «أَرْحُنَا يَا بِلَالُ».

وَ عَطَّلَ كُوَّ وَ سَكَ إِلَّا الْكِبَارَا

تَجِدُ لِلصَّغَارِ أَنْسَاءً صِغَارَا

شوریده کن آن دو زلف تابرخیزم

در زلف تو آویزم و شور انگیزم

معرفت ثمره علم است و آشنایی ثمره صحبت. عبارت جای دیگر است و

کار به جای دیگر. «الكَلَامُ فِي صَفَاءِ الْمُعَامَلَاتِ مَلِيحٌ وَ لَكِنَّهُ فِي الْحَقَائِقِ

رِيحٌ». و الْمُؤَكَّلُونَ بِأَبْوَابِ الْمَقَالِ لِأَخِيرِ عِنْدَهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ.

قَوْمُوا إِلَيَّ الدَّارِ مِنْ لَيْلِي نُحْيِيهَا

نَقْمٌ وَ نَسَأُ لَهَا عَنْ بَعْضِ أَهْلِهَا

إِنَّ السَّلَامَةَ مِنْ لَيْلِي وَ جَارَتِهَا

أَنْ لَا تَمُرَّ عَلَيَّ حَالِ بُوَادِيهَا

راه نا ایمن است و، منزل دورو، دلربا غیور. قالب ضعیف و، دل بیچاره و، جان

عاشق و، ارادت به کمال.

جز جان و جگر نیست شکار خور تو

ز آنست که هر سری ندارد سر تو

«مِهْتَرِ عَالَمِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ شَبِي بِخَفْتِ يَك تَارِ مَوَى سَفِيدِ دِيدِ. شَبِي دِيْغَرِ

بِرَخَاسْتِ هَفْدَةِ تَارِ مَوَى سَفِيدِ گَشْتِه بُوْد. پَرَسِيدَنْدَكِه اَيْن چِه حَالْتِ اسْت؟ گَفْت:

دَوْشِ سُوْرَةِ هُوْدِ بَرِ مَا عَرَضُ كَرْدَنْدِ، اَيْنِ اَثْرِ زَخْمِ اَنْ خَطَابِ اسْت كِه: «فَاسْتَقِمَّ

كَمَا أَمِرْتُ» نه كَارِي اسْت كِه اِگْر فُوْتِ شُوْد تَدَارِكِ تُوَان كَرْدِ. «اِگْر گُوِيِي «فَارَ

جَعْنَا نَعْمَلُ صَالِحًا»، گُوِيَنْدِ خُوْدِ اَز اَنْجَا مِي آيِي. هِر كِه مَسْت «أَلَسْتُ» نِيَسْت،

اَوْ رَا خُمَارِ شَكْنِ «بَلِي» سُوْد نِدَارْدِ. ظَهَرَ بِاللَّهِ وَ خَفِيَ بِاللَّهِ. بِه وَقْتِ صَبْحِ

خُوْشِ خَفْتَنْ نِه شَرْطِ اسْت. «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا». طَهْوْرِيَه زَنِي بُوْد صَالِحِه. اَوْ

رَا پَسِ اَز مَرْگِ بِه خُوَابِ دِيْدَنْدِ بَعْدِ چَهْلِ سَالِ و اَز حَالِشِ پَرَسِيدَنْدِ. گَفْت:

هَنْوَزِ مَعْدَبْمِ كِه شَبِي فَتِيْلَةَ چِرَاغِ مَسْتَانِ بَتَاْفْتَمِ.

بَارِي بِه مِلَاْمَتِي بِيْرَزِيْدِي يَارِ

يَانِي بِه كِرَايِ خَرِ بِيْرَزِيْدِي بَارِ

«أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؟.

عَشَاقُ بِه عَشْقِ دَسْتِ بَرْدَنْدِ وَ شَدَنْدِ

دَلِ رَا بِه غَمِ عَشْقِ سَپَرْدَنْدِ وَ شَدَنْدِ

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» كمر بندگی را به زُنارِ گبرکی بدل می کند. استاد ابوعلی دَقَاق بر درکلیسیائی بگذشت وگفت: «وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ».

أَلَا يَا طَيْبَ الْجَنِّ! وَيَحْكُ، دَاوِنِي

فَإِنَّ طَيْبَ الْإِنْسِ أَعْيَاهُ دَائِيًا

ندای هَلْ مِنْ سَائِلٍ به سحرگاه از بهر آن است که: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». عبدالله عَمَرَ را، سید علیه الصَّلَاةُ و السَّلَامُ گفت: «نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ لَوْ كَانَ يَصَلِّي بِاللَّيْلِ». وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَا بِنَهَا: «يَا بُنَيَّ! لَا تَكْثِرِ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدْعُ صَاحِبَهُ فَقِيرًا يَوْمًا». «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» امر است، «وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» شُكْرُ، «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» ذَكَر. در لقمه احتیاط به جای آر که: «تَرَكَ دَانِقًا مِنَ الْحَرَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ مَنَّهُ سَنَةً». ابراهیم آدهم گوید: «أَطِيبْ مَطْعَمَكَ، وَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ وَلَا أَنْ تَصُومَ بِالنَّهَارِ». كَثْرَتِ بَكَاءِ نَافِعِ اسْت، و قرآن بدان ناطق، و از ضد آن ناهی: «فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لِيَبْكُوا كَثِيرًا. وَ مَنْ يردِ اللهُ بِهِ خَيْرًا أَعْطَاهُ عَيْنَيْنِ هَطَّالَتَيْنِ». وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حُرِّمَتِ النَّارُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَعْيُنٍ: عَيْنِ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ عَيْنِ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ، وَ عَيْنِ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ». وَ قَدْ قِيلَ: «عُودًا أَعْيُنَكُمْ الْبُكَاءُ، وَ قُلُوبَكُمْ التَّفَكُّرُ» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِلسَّاجِدِ هَذَا السُّجُودُ فَإِنَّ الْبُكَاءُ؟» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دَمَعَةٌ مِنْ دُمُوعِ الْعَاصِيْنَ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ». وَ «كَانَ فِي وَجْهِ عَمْرِ خَطَّانِ أَسْوَدَانِ مِنْ كَثْرَةِ الْبُكَاءِ». وَ اَيْنِ حَدِيثِ ذَوْقِ اسْتِ نَهْ عِبَارَتِ، وَ طَعْمِ اسْتِ نَهْ اِشَارَتِ. وَ مَنْ قَالَ هَذَا الْكَلَامَ بِلَا وَقَارٍ، لَيْسَ لَهُ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ مِقْدَارٌ. «كَحَلِّ عَيْنَيْكَ بِمِكَحَلِّ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطَّالُونَ». وَ كُنْ يَقْظَانًا إِذَا نَامَتِ الْعَيُونُ، فَارْقُ النَّاسَ قُلُوبًا، أَقْلَهُمْ ذُنُوبًا. وَ سَارِعْ إِلَى الْمَغْفِرَةِ قَبْلَ عَزْلِ الْمَعْذَرَةِ، فَالْقُلُوبُ وَاعِيَةٌ، وَ الْأَقْدَامُ جَارِيَةٌ،

وَالدَّعْوَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَالتَّوْبَةُ مَقْبُولَةٌ، قَبْلَ يَوْمِ التَّغَابِنِ. فَإِنَّ: «مَنْ ضَيَّعَ حَقَّ اللهِ فِي صَغَرِهِ، ضَيَّعَهُ اللهُ فِي كِبَرِهِ». وَ «مَنْ خَانَ اللهَ فِي السَّرِّ، هَتَكَ اللهُ سِرَّهُ فِي الْعَلَانِيَةِ».

لَا تَنْدُرْ عَاجِلَ السُّرُورِ وَ بَادِرُ

فَعَسَاهُ يُعُودُ أَوْ لَا يُعُودُ

«و سه خصلت است که هلاک کرد در آن است: شُحُّ مَطَاعٍ، وَ هَوَى مُتَّبَعٍ، وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ». شبلی گوید: «بخیل هرگز شهید نگردد که وی ترک نانی نگوید، ترک جانی چگونه گوید». و بزرگان روشندل گفته اند: «الْبَخْلُ شَلْلٌ فِي يَدِ الرَّئِيسِ، وَ زَمَانَةٌ فِي رِجْلِ الرَّجُولِ، صَمَمٌ فِي سَمْعِ الْأَرِيحِيِّ، قَذَى فِي عَيْنِ الْمَرُورِ، بَخْرٌ فِي فَمِ الْفُتُوَّةِ، فَلَجٌ فِي سِنِ السَّيَّادَةِ». مردی نه متابعت هوی است. همت در جان می باشد، عزیمت در نفس، غنیمت در دل. تن در مرگ می باید داد که منزل گورستان آن لشکرگاهی است که گوش به تو می دارند ملک الموت دیوار افکند و قفس شکند. و «هَذِهِ الْأَجْسَادُ قَفْصُ الطُّيُورِ وَ اصْطَبْلُ الدَّوَابِّ». اگر جان مرغ آشنا باشد، چون آواز از طبل «إِرْجَعِي» شنود، پرواز گیرد و بر بلندتر جای بنشیند، «إِهْتَرَّتِ الْعَرْشُ بِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ» از آن خبر می دهد. و اگر، وَالْعِيَادُ بِاللَّهِ مَرْغٌ بِيْكَانَةٍ وَ از جمله: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» بود، رخت او از زاویه به هاویه برند. حسن بصری وقتی قدحی آب بر دست گرفت و باز بنهاد و نخورد. حالتی بر وی ظاهر شد. پرسیدند. گفت: «ذَكَرْتُ أَمْنِيَةَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ» «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ». و یکی از مشایخ سالهای دراز بیهوش گشته بود. از وی پرسیدند که این از چه افتاد؟ گفت: تَفَكَّرْتُ فِي سَهْرِ أَهْلِ الْجَحِيمِ، عَجَبًا لِضَاحِكٍ مِنْ وَرَائِهِ النَّارُ، لِغَافِلٍ مِنْ وَرَائِهِ الْمَوْتُ». اگر

بعد از سه روز از مرگ، چهره خوب رویان بینی، پندارم که بعد از آن خرم و شادان ننشینی.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ، فَمَنْظَرِي

نَذِيرٌ إِلَى مَنْ ظَنَّ أَنَّ الْهُوَى سَهْلٌ

سید عالم علیه السلام ابوذر غفاری را می گفت «جاورِ أَهْلِ الْقُبُورِ وَ زُرْهَا أحياناً تُذَكِّرُكَ الْآخِرَةَ، وَ شَيْعِ الْجَنَازَةَ لَعَلَّ ذَلِكَ يَحْرِكُ قَلْبَكَ يَحْزُنُكَ». به گورستان عزیزان برگذر با فکرتی «و هُوَ أَنْ تَجْعَلَ الْغَائِبَ حَاضِرًا»، و با عبرتی «و هُوَ أَنْ تَجْعَلَ الْحَاضِرَ غَائِبًا»، تا تو را راهنمایی کند.

وَ خَلَّ سَبِيلَ الْعَيْنِ تَدْمَعُ بِالْبُكَاءِ

فَلَيْسَ لِأَيَّامِ الشَّبَابِ رَجُوعٌ

و قال «بَادِرِ الْفَوْتَ فَمِنْ دَوَاعِي الْمَمْتِ الْغَفْلَةُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ» وَ «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاءٌ وَ خَيْرُ الْخَطَّائِينَ الْمُسْتَغْفِرُونَ».

سَقِيًّا لِأَيَّامِنَا الْخَوَالِي

إِذْ خَالَ وَجْهِي كَوَجْهِ خَالِي

بِتَنَا وَ لَيْتُنَا نَهَارًا

صِرْنَا وَ أَيَّامُنَا لِيَالِي

طلب درمان هم فرمان است.

بیزار شو از خود که زیان تو تویی

منگر به ستاره کآسمان تو تویی

«اجْعَلْ بَاطِنَكَ لِلَّهِ، وَ ظَاهِرَكَ لِلْخَلْقِ». تن به صفت قارون می باید، و دل به صفت موسی. به گذشتگان نگرستین بیداری است، و از ماندگان گسستن هشیاری. فردا همه کیسه داران غصه خواران باشند، و همه فرماندهان

سرگردانان. «ما أَغْنَى عَنِّي مَالِيهِ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ». «لا تَحْسَبَنَّ الْأَمْهَالَ إِهْمَالًا» ف «لا نَوْمَ أَثْقَلُ مِنَ الْغَفْلَةِ»

إِذَا الْفَتَى ذَمَّ عَيْشًا فِي شَبِيئِهِ

فَمَا يَقُولُ إِذَا عَصَرَ الشَّبَابَ مَضَى؟

وَ قَدْ تَعَوَّضْتُ عَنْ كُلِّ بِمُشْبِهِهِ

فَمَا وَجَدْتُ لِأَيَّامِ الصَّبَا عَوْضًا

لقمان پسر خویش را پند می داد «أَمْرٌ لَا تَدْرِي مَتَى يَلْقَاكَ، اسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ».

وَ لَا خِلَافَ بَأَنَّ النَّاسَ مُدَّ خُلُقُوا

فِي مَا يَرُومُونَ مَعَكُوسِي الْقَوَانِينِ

إِذْ يَنْفَقُ الْعُمُرَ الدُّنْيَا مُجَازَفَةً

وَالْمَالُ يَنْفَقُ فِيهَا بِالْمَوَازِينِ

«مردی در تابستان یخ می فروخت و گرما مفرط بود. هر ساعت آواز دادی که: ای خریداران! اِرْحَمُوا لِمَنْ رَأْسُ مَالِهِ يَذُوبُ».

شد عمرو نشد ساخته کاری به مراد

در پیش رهی دراز دارم بی زاد

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» متابعت هوی مردی است و مغوی «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَا هَوَاهُ»، و مباشرت محظورات و ارتکاب مناهی از این خیزد، ف: «مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلِ». اعجاب حجاب هدایت است و حاجب غوایت. و لَوْلَا أَنْكَ اسْتَنْصَحْتَنِي لَمَا أَقْدَمْتُ عَلَى هَذَا إِلَّا بِرَامٍ، و لَكِنْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَ أَنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ». نصیحت به جای آوردم و این کلمات تذکره را نوشتم، و «الْقَلَمُ أَحَدُ اللَّسَانِينَ». «فَإِنْ لَمْ يَصِبْهَا وَ

ابِلٌ فَطَلُّ». اگر به ساحل گذرد، ماهی مراد در دام مبذول است، و اگر غواص وار در لُجّه غوطه خورد، جوهر فرد مأمول است. «أَخْ لَكَ كُلُّمَا لَقَيْكَ ذَكَرَكَ حَظَّكَ مِنْ آلِهِ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَخٍ كُلُّمَا لَقَيْكَ وَوَضَعَ فِي كَفِّكَ دِينَاراً». جمعیت لازم ذات می باید تا نه از واردی زیادت شود و نه از جاهلی نقصان پذیرد، چنانکه صفت دریا است. می خواه تا مجاورت حاصل آید. و تدبّر می کن تا مازجت ظاهر گردد، و ترقی طلب تا از قالت با حالت رسی. و یکی صدیق اکبر گوید «كَانَ لِسانِي يورِدُ نَبِي المَوارِدِ» فَمَازَلْتُ أَقُولُ اللهُ اللهُ حَتَّى أُوَرِّدَنِي. وَكَانَ يَقُولُ «إِنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ فَمَنْ يَلَهُو، وَاسْتَمَعَ فَمَنْ يَلْعُو، وَابْتَلَى فَمَنْ يَصْفُو» و ترقی کن تا ملامت نیفزاید. فقد قال ابن مسعود رضى الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتخوئنا بالمواعظِ أحياناً مخافة السأمة علينا». و این کلمات را افتتاح بسی خیرات دان و کلید بسی گنجها شناس. لَعَلَّ قَلْبَكَ تَتَّبِعُهُ، فَإِنَّ أَمْرَكَ عَلَيْكَ مُشْتَبَهُ. و «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَعْبُونٌ، وَ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي الزَّيَادَةِ فَهُوَ فِي النُّقْصَانِ».

تاریک تر است هر زمانی شب من

یا رب شب من سحر ندارد گوئی

ای بزرگ جهان و ملاذ دوستان! اندر سفر عشق شدن آسان است و به پایان بردن کار جوانمردان. خود را دریاب که آفتاب به مغرب رسید و عیار مردم بگردید. مکارم اخلامندرس گشت و معالم صحبت منطمس شد.

ذَهَبَ الدِّينَ يَعاشُ فِي أَكْنافِهِمْ

و بَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجَلْدِ الأَجْرَبِ

و بیشتر دوستان: «إخوانُ العَلانِيهِ و أعداءُ السَّرِيرَةِ» گشتند. و مخلص ترین برادران آن بود که «إِنْ رَأَى مِنْكَ سَيِّئَةً أَدَاعَها، وَ إِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً دَفَنَها».

«يا لَيْتَنِي لَمْ أَتَخَذْ فَلاناً خَلِيلاً»، یاد دار «الأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ أَلّا الْمُتَّقِينَ» به مگذار. چشم بر رخنه دار: «قُلْ إِنْ المَوتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلا قِيكُمْ». چون خواجه ازل وابد را صلوات الله علیه در خاک نهادند، فاطمه زهرا رضی الله عنها با انس می گفت: «كَيْفَ طابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْثُوا عَلَي رسولِ اللهِ التُّرابِ؟»

به زور و زر این دنیا چون اهلان مشو غره

که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَى مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». «يَوْمٌ لا يَنْفَعُ مالٌ و لا بَنونَ أَلّا مَنْ أتى اللهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». دَعُ ما تَنْدُمُ عَلِيهِ، وَ اقدمْ إِلى ما تَلْتَجِيءُ إِليهِ. تا خود چه تخم افکنده اند که «إِنّا هَدِيانُهُ السَّييلَ إِما شاکراً و إِما كَفُوراً» به صد سال زندگانی، عذاب ابد خریدن خذلان است، و به رضای خلق سخط خالق اندوختن حرمان. «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذا بَطَّأ عَثِرَ ما فِي القُبُورِ وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ».

از خواب غفلت بیدار شو «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً». تهمت بر کردار خود نه تا قیمت گیرد. آزار از خلق بردار تا جنگ برخیزد. با حق معاملت به صدق کن و با خلق به خلق. «كُنْ وَرِعاً تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ، وَ كُنْ قَنِعاً تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ، وَ أَحِبَّ لِلنَّاسِ [لِلنَّاسِ] ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُومِناً، وَ أَحْسِنُ جِوارَ مَنْ جاورَكَ تَكُنْ مسلماً، وَ أَقِلَّ الضَّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكَ يَمِيتُ القَلْبَ». خلیل را از بتخانه آذر بین و در «يَخْرُجُ الحَيِّ مِنَ المِيتِ» می خوان. و کنعان را از سرای نوح بنگر و «يَخْرُجُ المِيتِ مِنَ الحَيِّ» می دان. اثبات آدم بین که زیان زلت محو نکرد، و محو ابلیس نگر که اثبات طاعت سود نداشت.

بِأَي نِواحِي الأَرْضِ أَبِغِي وَصالِكُمْ

وَ أَنْتُمْ مُلُوكُ ما لِمَقْصُودِكُمْ نَحُو

